روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: تهران، خیابان آفریقا، بلوار گلشهر، پلاک ۴۶
تحریریه: ۳۳-۲۲۰۳۸۰۲۴ نمابر: ۲۲۰۳۴۵۱۵
سازمان آگهی ها: ۲۲۰۵۷۰۹۰ (خط ویژه)- نظارت بر توزیع: ۶۶۹۵۸۶۱۰
سازمان نیازمندی ها: ۲۲۰۱۴۰۱۰ (خط ویژه)، امور مشترکین- تلفن: ۲۰-۶۶۹۷۱۱۱۹
نمابر: ۶۶۴۰۴۱۶۵، امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ: ■ افست: کیلومتر ۴ جاده آبعلی، روبه روی خیابان سازمان آب، تلفن: ۷۷۳۳۹۰۹۳
■ طوطی: خیابان مصطفی خمینی، بعد از چهارراه سرچشمه، پلاک ۶۹، تلفن: ۳۳۹۲۱۴۴۱
■ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹، تلفن: ۷-۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال سوم ■ شماره ۷۹۹ ■ سه شنبه ۱۳ تیر ۱۳۸۵ ■ ۸ جمادی الثانی ۱۴۲۷ ■ ۴ جولای ۲۰۰۶

آبادان	+۳۲+۴۱	بیرجند	+۲۸+۴۰	سنندج	+۲۵+۳۱	همدان	+۱۶+۳۱
اراک	+۱۵+۲۸	تهران	+۲۲+۳۱	شهرکرد	+۱۷+۳۲	یاسوج	+۱۷+۳۱
اردبیل	+۱۶+۲۹	تبریز	+۱۴+۲۶	شیراز	+۲۰+۳۸	یزد	+۲۵+۳۸
ارومیه	+۱۶+۳۱	خرم‌آباد	+۱۸+۳۶	قزوین	+۱۵+۲۵	دبی	+۳۰+۴۰
اصفهان	+۱۷+۳۱	رشت	+۲۰+۲۵	کرمان	+۲۱+۳۵	نجف	+۳۱+۴۲
اهواز	+۳۱+۴۲	زاهدان	+۲۶+۳۷	کرمانشاه	+۱۵+۳۱	مکه	+۲۵+۳۷
ایلام	+۲۱+۳۰	زنجان	+۱۱+۲۵	کاشان	+۱۹+۳۵	مدینه	+۲۸+۳۹
بجنورد	+۲۱+۳۰	زابل	+۳۰+۴۱	کیش	+۳۲+۳۷	لندن	+۱۷+۲۶
بندرعباس	+۲۸+۴۰	ساری	+۱۵+۲۷	گرگان	+۲۰+۳۱	پاریس	+۱۹+۳۰
بوشهر	+۳۴+۳۵	سمنان	+۲۱+۲۸	مشهد	+۲۰+۲۸	استانبول	+۲۰+۲۸

تهران: اذان ظهر ۱۲:۰۷ اذان مغرب ۱۹:۴۵ اذان صبح فردا ۳:۰۴

راهنمای امروز

تلویزیون امروز

سینمای دیگر (تکرار)	دو	۱۳
سریال کلانتر	یک	۱۵
قصه های جزیره	دو	۱۶
هشدار برای کبرا ۱۱	پنج	۱۹
سریال پرستاران	یک	۲۲
سینمای حرفه‌ای	دو	۲۳/۴۵

سینمای امروز

باغ های کندلوس
فرهنگ ۱، فلسطین ۲

آتش بس
آفریقا، عصرجدید۲، پارس ۱، آسیا، گلریز۲ بهمن۲، پیروزی، المپیا، ملت، سپیده۱، جوان۲ فرهنگ۱، ناهید، ایران۱، شاهد

به آهستگی
عصرجدید۱، فرهنگ۲، صحرا، شهرتماشا۲

چند می گیری گریه کنی
استقلال، بهمن۱، مرکزی۲، سروش، پیام شیرین، جی۳، شیدا، تهران۲، آسمان آبی فلسطین۳، سپیده۲

سوغات فرنگ
قدس، جی۱، میلاد، حافظ، پارس۲، ایران۳ قیام، جوان۱، پیوند، پایتخت، تهران۱ شهرقشنگ، گلریز۱، ماندانا، شاهد، دهکده

شغال
اروپا، فرخ، مرکزی۳

انتخاب
کارون، جمهوری آستارا، مرکزی۱

فرهنگ

برانکو، خیلی به تو فکر می کنم

خبر روز

زندگی و فعالیت های برانکو ایوانکوویچ در مقام سرمربی تیم ملی فوتبال ایران در مستندی به نام «خیلی به تو فکر می کنم» تصویر شده است. میلاد صدرعاملی کارگردان «خیلی به تو فکر می کنم» ساخت این مستند را از یک سال پیش آغاز کرده بود. صدرعاملی قرار است پس از پایان یافتن فیلمبرداری بخش های پایانی این مستند در آلمان، تدوین آن را در تهران آغاز کند. صدرعاملی می گوید که پیش از این، یک فیلم کوتاه درباره سرمربی قبلی تیم ملی فوتبال ایران میروسلاو بلاژویچ ساخته که آن نیز یک مستند ورزشی بوده است و پس از ساختن این فیلم کوتاه تصمیم گرفته تا فیلم بلندی درباره برانکو بسازد. برانکو سرمربی‌ای که بسیاری از اهالی ورزش، مسئولان و حتی کارشناسان روزگاری به او اعتقاد داشتند و امروز به خاطر عملکرد ضعیف در جام جهانی از مورد غضب ترین افراد در ایران است. اما گویا این فیلم قرار نیست به این جریان ها بپردازد. صدرعاملی اعتقاد دارد که «فیلم، اصلاً کار ورزشی نیست» و می گوید از آنجا که نمی خواستم فیلم تاریخ مصرف داشته باشد تصمیم گرفتم جنبه های ورزشی و مسابقات و جام جهانی و حاشیه ها را چندان مورد توجه قرار نداده و مطرح نکنم. او می گوید: «خیلی به تو فکر می کنم» در مورد زندگی شخصی برانکو در تهران است و ورزش تنها به عنوان شغل این فرد مطرح می شود.

جولان مجدد مرد آهنین

سینما

وصال روحانی: همان طور که پیش بینی می شد نسخه جدید سری فیلم های سوپرمن که نام «سوپرمن بازمی گردد» را برآن نهاده‌اند، عنوان پرفروش ترین فیلم این هفته آمریکا و کانادا را مال خود کرد. این فیلم در سه روز پایانی هفته ۵۲/۱ میلیون دلار در تماشاخانه های این دو کشور فروخت که با احتساب آمار فروشش از روز چهارشنبه گذشته (که روز نخست اکران فیلم بود) به مجموع فروشی برابر با ۸۴/۲ میلیون دلار طی پنج روز نخست نمایش اش دست یافت. این آمار چیزی نیست که برادران وارنر کمپانی توزیع کننده «سوپرمن بازمی گردد» به آن امید بسته بود و با این حال با اختلاف زیادی نسبت به سایر فیلم ها در صدر ایستاد و جولان داد و به علاوه از فروش «بتمن آغاز می کند» که سال پیش اکران شد و نسخه‌ای جدید از کارهای «بتمن» (و آن نیز از محصولات وارنر) بود، فراتر رفت زیرا مرد خفاشی در جدیدترین مرتبه اکرانش طی سه روز نخست اکرانش به فروشی بیشتر از ۴۸/۷ میلیون دلار دست نیافته بود. در عین حال «سوپرمن بازمی گردد» از رکورددار فروش در پنج روز نخست اکران که «اسپایدرمن۲» بود و به ۱۵۲/۴ میلیون دلار فروش طی چنان روزهایی در سال ۲۰۰۴ دست یافته بود، بسیار دور ماند و خطری را متوجه مرد عنکبوتی نکرد. این اولین فیلم سوپرمن (که لقب مرد آهنین را نیز یدک می کشد) طی ۱۹ سال اخیر محسوب می شود و پنج نسخه قبلی در سال های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ اکران شده و فروش فراوانی را به بار آورده بودند. این بار قهرمان مشهور داستان های کمیک استریپ را که ایفای نقش اش با برندون روت تازه کار است، در حالی می یابیم که پس از غیبتی پنج ساله و مرموز دوباره پدیدار شده و درمی یابد که آدم بد قصه (کاراکتری به نام لکس لوتور با بازی کوین اسپیسی) نقشه‌ای جدید را برای کنترل دنیا ریخته است. دیگر بازیگر اصلی فیلم، کیت بوسورت (در رل لوئیس لین) است و کارگردانی را به برایان سینگر سپرده‌اند که ساخت دو قسمت اول فیلم های «مردان ایکس» را در کارنامه اش دارد. عنوان دومین فیلم پرفروش هفته به کار جدید کمپانی فاکس قرن بیستم به نام «The devil wears prada» اختصاص یافت. این فیلم که از بازی مریل استریپ معروف و آن هاتاوی در نقش های اصلی خود بهره می برد به ۲۷ میلیون دلار فروش طی سه روز اول اکرانش نائل شد که ۷ میلیون دلار بیشتر از رقم فروش استودیوی عرضه کننده آن بود. «کلیک» که یک کمدی اجتماعی نسبتاً تیره و تار است و هفته پیش در صدر پرفروش ها ایستاده بود و آدام سندلر در آن نقش اول را ایفا کرده است، این هفته با ۱۹/۴ میلیون دلار فروش به رتبه سوم در جدول موفق ترین ها اکتفا کرد، اما مجموعه فروش ۱۱ روز نخست اکرانش در آمریکا را به ۷۹ میلیون دلار رساند. فیلم کارتونی «ماشین ها» با ۱۴ میلیون دلار و «Nacho libre» با ۶/۲ میلیون دلار سودرسانی در گیشه ها، چهارم و پنجم شدند.

ادبیات؛ سندی مهم در روزگار مشروطه

سهیل محمودی

صد سال

در پیشینه ادبی ما- با همه عمق و ریشه و معنا و معنویتش- وقایع اجتماعی انعکاسی جمعی و جریانی نداشته است. نمی توانیم بگوییم که آشفتگی ها و تغییر و تحول های شتابان مثلاً قرن هشتم در آثار شاعران و نویسندگان عصر کاملاً منعکس شده است. این انعکاس به جای «جریانی» بودن، «رگه»ای بوده است. رگه هایی از اوضاع و تحولات سده هشتم را شما در شعر آن رند یگانه جناب لسان الغیب می یابید، با ایما و اشاره... و نیز در نثر آن رند بلندمرتبه دیگر جناب عبیدزاکانی با کنایه و استعاره. و نهایتاً در بخش هایی از شعر سلمان ساوجی و ابن یمین فریومدی. در گذشته ادبی ما وقایع و حوادث به طور جریانی نقد و تحلیل روزگار خود را نداشته است، نهایت آنکه تحولات و وقایع گاه در قصاید مدحیه در جلوس فلان امیر و فلان سلطان با رنگ و لعابی غیرواقع گرایانه، عرضه شده‌اند. دوره غزنوی مثال خوبی است. از تحلیل های رگه‌ای ابوالفضل بیهقی در نثر و ناصرخسرو قبادیانی در نظم که بگذریم؛ جریان اصلی ادبیات آن دوره، تحلیل درستی از وقایع به دست نمی دهد. آن همه قصاید مداحان دربار، مانند عنصری و فرخی و غضایری و عسجدی و منوچهری و... و... نمونه هایی از غفلت ادبیات گذشته ما نسبت به تغییر و تحول ها است. دیگر دوره های تاریخی- ادبی ما هم رنگ و صبغه‌ای اینگونه دارند. تا می رسیم به روزگار مشروطیت. این دوره اما آغاز تحولی شگرف و متفاوت است. شاعر و نویسنده «رسمی»، «کوچه و بازاری»، «عارف مسلک» و «دنیا پیشه» و هر قلم به دست و اهل نظری از برج عاج گذشته فرود آمده و در کوی و برزن راوی و شاهد حوادث روزگار خویش است، از «عرش» تنهایی خود همه پایین آمده‌اند و بر «فرش» جمعیت هم روزگار خویش قدم می زنند. اگر شما در شعر سروش اصفهانی و یا قاآنی شیرازی نشانی از وقایع دوره ناصری نمی یابید، در عوض در شعر ادیب الممالک و ملک الشعرابهار و ایرج و عارف و عشقی و نسیم شمال جابه جا با انعکاس تحولات روبه رویید. اگر در نثر مورخ الدوله سپهر صاحب ناسخ التواریخ یکسره با سیر در عوالم خیال مواجه می شویم، در نثر دهخدا واقعیت های زشت و زیبا خودی نشان می دهند. در پیش از مشروطه ادبیات «کارت پستالی» است، رنگ و روغنی است، بزک کرده است؛ اما در ادبیات دوره مشروطه به جای «کارت پستال»های رمانتیک با عکس های «سیاه و سفید» رئالیستی دیدار می کنیم. اینها را یادآوری کردم تا گوشزد کنم همه کسانی که در کار برگزاری جشن سده مشروطیت اند، به یادشان باشد که بهترین سند درباره این تحول بزرگ فکری، اجتماعی، سیاسی، هنری و ادبی، ادبیات روزگار مشروطه است. یا بهتر بگوییم هنر روزگار مشروطه. شعر و داستان و ترجمه ادبیات داستانی و عکاسی و موسیقی و کاریکاتور عهد مشروطه به بعد، بهترین آینه برای دیدن وقایع جاری در آن روزگار است. نگذاریم جو سیاسی حاکم بر شرایط فعلی و دسته‌بندی های متفاوت با گرایش های گوناگون، ما را از این منبع مهم و ارزنده تاریخی - فرهنگی غافل سازد. با دوستان فرهیخته ام آقایان احمد مسجدجامعی، سیدفرید قاسمی و علیرضا تابش نشستی داشتیم. صحبت از مقالاتی بود که به مناسبت برگزاری آیین سده مشروطیت در مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی قرار است عرضه شود. وقتی صحبت از مقاله صاحب این قلم شد، گفتم: ادبیات و شعر دوره مشروطه! بهترین سند همین است. سهم من، طرح یک موضوع جدید درباره ادبیات مشروطه و پس از آن است. یک جریان تاریخی، ادبی، هنری امروزه از مشروطیت به یادگار در اختیار ماست که اگر با آشنایی به کم و کیف فرهنگ به سراغش برویم، از هر سندی مهم تر و دقیق تر است. به خوبی می توان صاحبان گرایش های متفاوت در عصر مشروطه را از این زاویه شناخت، بررسی کرد و به نقد و تحلیل شرایط و وقایع و حوادث پرداخت. همان طور که اهل نظر و صاحبان توجه در مغرب زمین هنگام بررسی تحولات پس از رنسانس، اولین مرجع و سندشان هنر و ادبیات رنسانس و پس از رنسانس است. ما نیز امروزه، در آستانه سده مشروطیت، نیازی جدی به بررسی ادبیات تاریخی و تاریخ ادبیات در این دوره داریم. اینجاست که اشخاص آشنا به نقد ادبی و نقد اجتماعی ادبیات، اهمیتشان آشکار می شود. نگاه صرفاً سیاسی به حادثه مهم مشروطیت نگاهی کامل نخواهد بود. هنر و ادبیات دوره مشروطه در اختیار ماست. این اسناد جلو دست و به ظاهر ساده را که در ذات بسیار مهم و اساسی اند، قدر بدانیم.

در حاشیه مطلب بهروز افخمی پیرامون سهراب شهیدثالث

پرهیز از صدور حکم قاطعانه

نگاه روز

مسعود صالحی: وقتی یادداشت بهروز افخمی درباره سهراب شهیدثالث را می خواندم یادم آمد که من هم به رغم فروغ نبوغی که خانواده در پیشانی ام می دید در حول وحوش ۱۵ سالگی بارها و بارها و با سماجت، «گرگ بیابان» هسه و «خشم و هیاهو»ی فاکنر را خوانده بودم و چیزی دستگیرم نشده بود. به همین خاطر به بهروز افخمی غبطه خوردم که در ۱۵ سالگی آنقدر از چخوف سهل و ممتنع خوانده و فهمیده که لحن محکم و ساده «یک اتفاق ساده» او را به یاد داستان های چخوف می اندازد. البته من از اینکه نوجوان ۱۵ ساله‌ای کاشف فروتن و انحصاری فیلمی برجسته در ایران باشد تعجب نمی کنم. ولی از آنجا که با عنوان مجعول «بهترین اثر» و یا «بهترین فیلم» مشکل جدی دارم و آن را توهین به ادراک فرد و حقنه نظریه «اجتماع محق» تلقی می کنم و از طرف دیگر بهروز افخمی را آدمی معقول و باهوش می دانم، می خواستم بپرسم اگر تومار کارنامه ۱۶ ساله او را با یکی دو جمله درهم بپیچند و او هم نتواند در مقام پاسخگویی زمینی برآید، چه حالی پیدا می کند؟ به آقای افخمی توصیه می کنم که حداقل یک بار دیگر «در غربت»، «طبیعت بیجان» و خصوصاً «Utopia» را ببیند تا شاید دست کم از این صدور حکم قاطعانه بپرهیزد. کمااینکه من هم با دیدن دوباره فیلم های او کم کم دارم از یکدندگی سابقم دست می کشم و چیزهای دوست داشتنی را در آنها کشف می کنم که ممکن است به ذهن احدی خطور نکند.

از آلیانز تا آزادی

تصویر جام

آرش راهبر: باید اعتراف کنم که وقتی در روز افتتاحیه جام جهانی شانس حضور بر روی صندلی های ویژه بخش خبرنگاران (Media Teribune) در ورزشگاه تازه تاسیس آلیانز شهر مونیخ را یافتم فهمیدم که ما شایسته صعود به مرحله یک هشتم نهایی نیستیم. اگر قبول داشته باشیم که پیشرفت فوتبال نیازمند توسعه همه جانبه عناصر فنی، تشکیلاتی و رسانه‌ای است به راحتی می توانید درک کنید که ما هنوز در بخش رسانه‌ای در ورزشگاه هایمان بسیار ضعیف هستیم و وقتی روی یکی از صندلی های راحت در ورزشگاه های آلمان بنشینید، عمق فاجعه را درمی یابید.

در ۱۲ ورزشگاه جام جهانی همه چیز برای کار خبری فراهم است. و تقریباً چیزی از چشم شما دور نمی ماند.

خبرنگارهای مد روز راحت و پاکیزه سیم مخصوص تلفن را به مودم لپ تاپ وصل می کنند و می روند به فضای لایتناهی اینترنت و حتی از همان ورزشگاه صفحه خود در مجله یا روزنامه را می بندند. عده‌ای به شکل بی سیم (Wireless) به شبکه جهانی متصل می شوند و بابت گیر کردن احتمالی پاها به سیم و معیوب شدن کامپیوتر شخصی نگران نیستند. در کنار دست هر خبرنگار هم دو تلویزیون با صفحه عریض (wide) وجود دارد که روی هشت کانال آن پخش مستقیم مسابقه، پخش مسابقه همزمان احتمالی، جدول لحظه به لحظه مسابقات و رده بندی تیم ها و آمار و اطلاعات بازی و... وجود دارد. نکته دیگر این است که تصویربرداری مسابقات هم با کادر عریض و با زاویه دید وسیع تر انجام گرفته و حتی خبرنگاران را وسوسه می کند که گاهی تماشای مستقیم را ول کرده و چشم به صفحه تلویزیون بدوزند. در مرکز رسانه‌ای استادیوم هم همه چیز برای تکمیل کار فراهم است، اما از آن دستگاه فاکس هندلی ورزشگاه آزادی خبری نیست و به همین دلیل است که خیلی از خبرنگاران ایرانی قید نوشتن گزارش را زدند و به ارسال اخبار از طریق تلفن بسنده کردند، جویده جویده و باعجله.

حالا در ورزشگاه آزادی مدرن ترین استادیوم ایران دو تلویزیون برفکی از دو طرف جایگاه کوچک خبرنگاران آویزان است و بخشی از خبرنگاران هم مجبورند بازی را از لابه لای نرده ها و شیشه قهوه‌ای پیرامون جایگاه تماشا کنند. بعضی ها هم که شکستن تخمه آفتابگردان و تخمه ژاپنی! را به نوشتن ترجیح می دهند. البته می شد ردپای ایرانی ها را در جایگاه خبرنگاران در جام جهانی دید، پوست تخمه ها نشان می دادند که صندلی در اختیار کدام کشور بوده است.

مرا گفتند تا تصنیف سازم

سیدعلی میرفتاح

کرگدن نامه

«پس رسالت مطبوعاتی ما کجا رفته است؟ پس تعهد اجتماعی چه می شود؟ همه اش بند کردیم به نیکول کیدمن و تابستان طولانی و کشنده و فوتبال و فوتبال و فوتبال. «مرا گفتند تا تصنیف سازم» نه اینکه یکسری شوخی های بی نمک و بی خطر را تنگ چرندترین موضوعات دنیا تحویل خوانندگان دهم. پس سهم من به عنوان یک روزنامه نگار متعهد چه می شود؟ فردا روزی که دوباره بازار مطبوعات رونق بگیرد و قلم ها به کار بیفتد و این سردی و کرختی زدوده شود، نمی گویند - یعنی نمی نویسند - که این میرفتاح و دار و دسته اش در منتهاالیه شرق چه می کردند و به کدام رسالت ژورنالیستی خود عمل می کردند؟ گرانی آمد و رفت و اشک همه را در آورد و خون همه را ریخت و جان مردمان را به لبشان رساند و در تمام این مدت در بالا بلند ستون انتهایی شرق، چهار تا پیرمرد با یک «جوان پیر» نه چندان بانمک درباره گرمی هوا و متابولیسم های از کار افتاده و جهاز هاضمه بی رمق و تولد نورچشمی نیکول کیدمن و... حرف می زند.» این فرمایشات را آنقدر در تنهایی با خودم تمرین کردم که وقتی به مجمع قلندران رسیدم، تپق نزنم و انتقادات صریح خودم را بی ملاحظه به سن و سال و شأن و رتبه به عرض نازنین رفیقان خویش برسانم... می خواستم بی پروا و بی خجالت، از عملکرد این ستون خودخواسته انتقاد کنم و غم دل با رندان دردی کش کرگدن مرام بگویم، اما چه بگویم که غمم از دل برود چون به نزد پیرمردان برسم.

آقای امیرشاهی: گرانی شایعه است. بزرگ نمایی است. دارند شلوغش می کنند وگرنه شما این چای زعفرانی و عطری و سناتوری را پارسال چند می خریدید؟ امسال چند می خرید؟

آقای کپورچالی: راستی از داود خطر، خبری ندارید؟ خیلی وقت است که پیدایش نیست. نکند گرفته باشندش؟

آقای مویدی: اگر دستگیر شده باشد بدبختیم. شماره من بدبخت هم توی موبایلش بود. اگر بیایند سراغ من، همه تان را لو می دهم که اگر بنا شد برویم شورآباد، لااقل همه دور هم باشیم. حتماً رد مشتری هایش را می گیرند دیگر.

آقای کپورچالی: یک کاری بکن که میرفتاح هم با ما بیاید که عالم بدون حضور او هیچ صفا ندارد.

میرفتاح: بنده را کجا ببرید؟ من پدرم چای خور بوده یا خودم. من آبرو دارم. این طرف و آن طرف مرا می شناسند. من بیام شورآباد که چه بشود؟

آقای کپورچالی: به حرفش گوش نده. مویدی جان، اگر آمدند سراغت بگو ما پنج نفریم.

آقای امیرشاهی: حالا که نیامده‌اند. داود خطر زرنگ تر از این حرف ها است که گیر بیفتد.

آقای روشن ضمیر: اتفاقاً من دیروز زنگ زدم. یک نفر دیگر گوشی را برداشت. صدای داود خطر نبود. من هی الکی، الوالو کردم و بعد هم گفتم آنتن نمی دهد، قطع کردم.

آقای کپورچالی: خب نگفتی شماره‌ات می افتد، ردمان را می گیرند، می آیند دنبال مان.

آقای روشن ضمیر: نه. حواسم بود. با موبایل میرفتاح گرفتم که لو نرویم.

میرفتاح: با موبایل من چرا؟ خب می آیند دنبال من، آبروریزی می شود.

بعد هم توی روزنامه ها تیتر می زنند که فلانی به اتهام موادمخدر دستگیر شد.

تا بیایم ثابت کنم که بنده بی گناهم شش ماه باید آب خنک بخورم.

آقای کپورچالی: از جرم سیاسی که بهتر است. این کاره‌باشی لااقل می فهمند که اهل عملیات نارنجی و صورتی نیستی. تخصصت در امورات قهوه‌ای است.

آقای امیرشاهی: حالا بی خود خودتان را نگران نکنید. هنوز که اتفاقی نیفتاده. اصلاً چرا بحث را به بی راهه می کشید؟ بحث گرانی بود که داشتم عرض می کردم، مقدار زیادی از این گرانی توهم است. حالا بحث چای عطری به کنار همین دی وی دی که این میرفتاح هی می رود می خرد و می آورد تا ما تماشا کنیم سه سال پیش می خرید ۱۵ هزار تومان. الان ورژن نابین، ارژینال رسیده به ۴ هزار و پانصد تومان. تازه اگر کپی بگیری که ارزان تر است.

آقای کپورچالی: راستی «فقر و فحشای دو» نداری. من تعریفش را شنیدم، دنبالش هستم که پیدا کنم.

آقای مویدی: دنبال فقر و فحشا هستی؟

آقای کپورچالی: نه خیر. سوءتفاهم نشود. دنبال دی وی دی یا سی دی آن هستم.

آقای روشن ضمیر: در این مورد باید از میرفتاح بپرسی. او دنبال این چیزهاست.

Mirffatah@yahoo.com

ادامه خبر آخر

کامران افزود: داوطلبان معترض از وزارت علوم و سازمان سنجش به من شکایت کرده و خواستار رسیدگی به موضوع شده‌اند. وی گفت: در این خصوص شکایتی هم به دیوان عالی کشور ارائه شده است. کامران ضمن تاکید بر اینکه نحوه برگزاری آزمون در این مکان به گونه‌ای بوده که شائبه تقلب را به اذهان متبادر می کند، افزود: به واسطه شکایتی که به من تسلیم شده مسئله را پیگیری می کنم.